

سال چهل و هفتم^{۳۹۷}

واقعات سال ۱۳۰۷ هـ ق

۲۱۸

نمودند و منظور مهم از تأسیس شرکت مرکزیت دادن اسلامبول برای شراب‌رسانی و مساعدت ذمات
ایاب زارین و مسافرین عکاک بود ولی آقا محمد علی بعینت حسادت و بخرابک‌چرخین و مغفیدین که
از اینجمله محمد علی نام تبریزی مذکور بود با وی معاشرت و معاشرت کرده پیوسته بوجبات پریشانی
ادضاع تجارت را فراهم نمود و در اثنا این احوال سید جمال الدین افغانی شهیر که سودای تاجیک
جمهوریت و احده اسلامیه در ریاست غاصه سلیمان در دماغ داشت و جسمی کثیر در عده از ممالک اسلامیه
تابع افکانش شدند در اسلامبول آقامت گزیده نفوذ در ارکان حکومت عثمانیه یافته بشرت مقاصد
ششول گشت و بدبیر همیکرد که اینطائفه را یا خود همراه نماید و بمقصد خویش نائل گردد و چون مدخلت
و معرفت در مقاصد سمانه بموجب تمایم اسی اکتفا نمودند بود از بر طائفه یابوس و فخر گردید
ولکن تبریزی و اتباعش با او موافقت نموده متفق شدند و آثار و مقاصد نقطه اولی را موافق اعراض
خود جلوه داده تفسیر کردند و شریعت بیان را الت اجراء نیات سیاسیه اش قرار دادند و برای
هدم بیان این امر و تفریق مرکز عکاک نقشه مطرح کردند و شیخ احمد روحی بن حاجفکر کرمانی ازلی و قاضی
خان کرمانی معروف که در اسلامبول متخرجه از دوی تبعیت کرده بشر افکارش پرداختند و
آقا خان بزمی بیل بدین مقصد سفری بعکاک کرده یابوس گشت و سفری بقبریس کرده امیدوار شد
و دختر تبریزی و بزمی را بزمیت گرفته با اسلامبول برگشت و آمد و بانفوس کثیر در ایران مرسله و مکانیه نمود
افکار عاصه را بقصد سلطنت و تاسیس جمهوریت در نوع معتقدات میته دینیه و غیرها
سوق نمودند و بانبر حسینخان خیر ملک شیرازی عضو سفارت ایران در اسلامبول و بنیر شیخ محمد
یزدی ازلی و میرزا احمد پسر تبریزی و جمعی از پسران افغانی متحد و متفق شدند و آقا محمد ظاهر بدین
اختر که بفارسی در اسلامبول طبع و شریافت با خود متفق ساخته صریحه مزبوره را آینه افکار و

خوایند کردند و حجره تجارت مذکوره را بریان یافته و سلف اموال مردم خوانند و محمد علی اصفهانی را
 با لغی کثیره طلبکار گفتند و در جریده اخترا اعلان نمودند و نسبت ارسال وجوه را با رض عکا تو
 آقا سید احمد افغان که بغرم شرف مخبر اینی رفت شهرت دادند و در آن اثنا میرزا ابوالقاسم ناظر
 اصفهانی بغرم رفقین بعشق آباد دارد اسلامبول شد و حاج شیخ محمد علی باوی برسم صفا و یگانگی نمود
 داشته چندی با هم بودند سپس ناظر قصد مرجعیت بگاد آوردن اهل عیال خود نمود و با کشتن بسوی
 رفت و محمد علی اصفهانی نسبت سرقت بوی داده شکایت بفریاد بران سعید الملک نمود و امر بکار
 از جانب سفیر شده ناظر را با سلامبول مرجعیت دادند و در سفارت و عدلیه ویرامی که کردند چیزی
 دارد نیار و در ریاست و در پیش ثابت شد و آقا محمد علی او بمرگانش قضیه را بوجع افرا و طلب
 و اطرا در جریده اخترا نشر کردند و مغزبات و ابر حیف بسیار نسبت بجهال اینی مین ایرانیان شیوع
 دادند حتی در اسن و افوا ایشان بسخن افاده که دولت عثمانیه قصر اینی را آتش زد چند آنکه تخت
 آقا میرزا محسن افغان انگاد آقا سید احمد و حاجی امین و ناظر حسب امر اینی با سلامبول آمده رسید
 با مور شرکت نموده آقا محمد علی را محل بازخواست قرار داده دعاوی در عدلیه مطرح کرده طلب خویش را
 ثابت نمودند و او را محکوم و کذب بفرمایش واضح نزد عموم کردند سپس شرکت تفریق نموده اس
 و در تجارت ابرچیدند و آقا محمد علی بکمال بغضا برخاست و مقالاتی در بیری خود اینی مژد
 و لعن و جریده اخترا منتشر ساخت و این سبب که ندای اینی و حسین از قلم اینی مرتفع گردید چندیک
 حاجی شیخ محمد علی که مردی عینور بود تا نزد مخردن گشت و عاقبت بعجلت علیه غیرت و شدت تاثر
 بصد و آثار برآمد و خویش را بدریا انداخت و لکن جمعی از خاش با خبر شدند و او را زنده بردن
 کشیدند و او عزم عکا نمود و ایامی چند بجهت اینی مشول یافت آنگاه حسب الامر بغرم ایران

اعلی رسیده حرمت امر الله و انوار انجام ضایع کردند بتل الخادم و به بان بیست من پشم
 الناس بکذبهم و امر بهم انه علی کثی فی صدره و ایضا توله ان علی و آسانه علیه شخص
 اصغر هانی مع آنکه بحال عنابت در باره اش ظاهر باعد الله متحد شد و بعضی را ذل را
 شریک نموده اند مقلین و شتم مینمایند عمل کرده اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل کرده ناد
 حرص و طمع اخذشان نموده مبالغی مال عباد با در عیای آنکه صرف شده از میان
 برده اند باوری از امانت گذشته اند و بخیانت ثبت جنبه اند و حال در فساد
 مشغول اند فسل الله ان پرتیهم بالانصاف و فیدهم علی الرجوع فم باقاج حنیف
 او کتاب نموده اند آنچه را که شبهه و مثل نداشته حکم الله آنکه تعرض با جسد نمایند
 و لکن با نفوس معروضه که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جائز نبوده
 هذا حکم من نزل من سما، ادا ده آمریدیم طوبی لمن بنده ما ادا و لخدمه ادا ده الله و

العالمین فتنه جمهوری طلبان در طهران گرفتاری جهان

اندامات نیر و فتنه نویسیان و جمهوری طلبان از اتباع سید جمال ندین افغانی برای بهم زدن سلطنت
 ناصر الدین شاه در خراسان سال ۱۳۰۷ برزگر و فتنه بوسیله عمال کامران برزرا برب السلطنه پهلایار و کمر

و غیر از این مع آنکه جناب سید احمد افغان که درین ایام در سیاه بول تجارت و ششصد مجری صفهان است و او که ابو
 باغی از شهر بخره من زنده مند و قی گشته و یکت گشته کیره سرفقت نموده اند و چون جناب سید احمد در این ایام سر
 و در جیب لبنان این کذب شهرت داده اند این خبر استماع نمودند هنوز از ریج ماه نیارمیده و کلی زود سال نچیده نجا
 برای رفع نسیان سب لاذن عازم سیاه بول شد و مقارن ورودش بغیر کسرا فانی معین الملک هم از فرنگستان طلب
 دارد و چون بحال عدل و انصاف سید کی کرد مجری را ندیمم و تو بیخ و زرخان مسکون بیرون و بطلان اقوال او را بطلان
 کرد و در جمع محافل بیخ افغان زبان گشود . نیک ندمی



سال چهل و هشتم ۴۰۵

۱۸ م

واقعات سال ۱۳۰۱ هـ ق

عمل ما که قرآن بر سر میگذازیم استهزا کرده کفشن سرگذازنده و عقیده دشمن نمودند و در آن حال چندین
رسیده غوغا کردند و شیخ محمد تقی مجتهد متقدم مذکور که در صدر مجمع کسین بود خبر دادند و او امر کرد هر دو
برنند و از مسجد برانند و جمیع اشخاص را بهانه بدست آمده احاطه کردند و توپین و تخیر نمودند خصوصا
مهدی بن استاد باقر عطار و ملا تقی حیات ساز و غیرهما قوت بارو نمانند و آن دو مظلوم را با
زنجیر زدند و اجبار در هزار بر لعن تبری کردند چون آنان کلمه سو بر زبان برانند و استقامت کردند
و صبر و تحمل پیشه ساختند غضب معاینه از فرزندان گشت و حاجی سید تهمین از آسیاب یک
شیرازی معروف بحاجی نایب فرشباشی شیراز بحال الدوله که در مسجد حضور داشت سقط و دشنام
چند گفته بلکه بر صورتش این نوحه است و حکم مجتهد مذکور با شتاب ایشان از مسجد نقله حکومتی
برده در مجلس اخت و علی ابصاح بحال الدوله خبر داد و او هر دو را احضار کرده اصرار نمود که اگر
بهائی نیستند تبری نکنید تا شما با کتم چون ایشان جواب نگفتند بلکه حاضر کردند و با ایشان را
بجور بستند چندانکه مجروح شد و خون جاری گشت و هر قدر چهار روز چرم نمود که نفس کشند ایشان
سخن نگفتند ما قبت شاهزاده نایب خسته شد و مظلومان را بجیس بر زدند و شش شبانه
روز در کند و زنجیر بستند و احما مشورت و اتفاق کرده مبلغی نفوذ فرایم نمودند و بواسطه آقا حسین
علاقه بند از حساب نزد شاهزاده تقیم داشتند و انانرا محض در نا کرد ولی چون در دوزری بعد
از گرفتاری آنان نگرانها بپدرش ظل السلطان در صغمان خبر داد و تکلیف خواست که دوشن باقی
گرفته حبس کردم آیا با ایشان چه نوع سلوک کنم در دوز دوم سوال جواب سید که آن در در حبس
تا دستور بدیم لاجرم از حاجی نایب فرشباشی خود یکید او دستگیری انانرا خواست و
فرشباشی بواسطه برخی از اهل بلد مهدی استاد باقر عطار معروف را که همسایه افاضی مذکور

سال چهل و هشتم^{۴۰۷}

واقعات سال ۱۳۰۱ هجری

۱۸م

در دفع طائفه ضاله مجد و ساعی اند فی الحقیقه حج الاسلام قدراست کرده از اقدامات حضرت والا جانی
نارده گرفته اند و بدین طریق هم نفعی برون از حد تصور بشاهزاده میرسد و هم خدمتی بزرگ در زاد اسلام آباد
میگیرد و متعهد و مقرر شد که مجتهدین فتوی و حکم قتل دهند و شاهزاده اجرائی نماید و بخانه اش رجعت کرد
و بعد از آن بخانه ملا محمد صادق و ملا محمد باقر خلفان ملا محمد بن ملا غلام حسین مجتهد رفته شده در مع حکمران و
اسلام پرستیش بیان اعراض بقطع و قمع این طائفه نموده ولی اثری نیافت و آند در برابر داخله کردند لاجرم
بخانه برگشت و پدر خود شیخ محمد حسن در اردان خود شیخ محمد جعفر و شیخ محمد باقر را طلبید تا با وی سخن
شوند و بایشان گفت که شاهزاده همت بجفا دین قطع و قمع ضالین مضلین نهاد و بر حج اسلام فرض است
که با چنین حکمران متفق شوند و جان و مال با تیره از میان بردارند و لحنی از ملا محمد صادق و ملا محمد باقر
مذکور و عدم مداخله شان درین امور خود پیش نمود و پدر و برادر راه نموده که ملا حسن و ملا حسین مجتهد خلفان
حاج ملا باقر اردکانی را حاضر ساخته مقصود منظور را بیان نهاد و آند بایشان ساز موافقت نهی
از مشارکت گرفتند و قرار دادند که در خصوص اسراء سید و سایر بانیان بمعتبت یکدیگر و مرافقت
با حضرت والا بر حکم و اقدامی که لازم شود بعمل آید و شیخ محمد تقی جهانبند نزد حکمران رفت و با خبری
کرد و قرار دادند که شاهزاده مجتهد بن بعد از صبح روز بعد در دار الحکومه مجتمع سازد و نیز سید علی میرزا
نیز حاضر سازد و شیخ مجتهد مذکور خود حضور یابد لاجرم روز بعد مجموعی از علما انعقاد یافت که از جمله شیخ محمد تقی
مذکور و آقا میرزا سید علی مدنی و ملا حسن و ملا حسین اردکانی بودند پس ایران مجوس با بحر حاکم
کردند و شاهزاده خطاب بایشان چنین گفت حال چه میگوید اگر بهائی نیستند تبری کنند شما
مرخص کنم و ایشان سکوت کرده جواب نگفتند مگر استاد مهدی بنا که بدو خطاب کرده چنین گفت
ای حضرت والا من بنیاد هستم و این آند اخوند ملا حسن مرا می شناسد و ملا حسن تصدیق کرده گفت

سال چهل و هشتم^{۴۰۹}

واقعات سال ۱۳۰۱ هـ ق

۱۸م

تدریس از کلمات جدید به بچگان داد با تفسیر طبعی که در جزایر حفظ خوانند به شایسته تحسین نمود. گفته بود روزی
شماره میدادم نوزده روز است ولی نماز را نمیدادم درین هنگام آن علی صغیر و آقا علی از جای برخاسته در مقابل
وی وضو ساختند آن علی صلوة کبیره و آقا علی صغیر صلوة صغیر را خوانند و با بجزله چون شاهزاده بمقصود خود
رسیدند و از هر یک بطرفی اقرار شنیدند آنان را مرخص نموده بهر یک مسکو کی اشرافی انعام کرد ولی
همیکه از تالار بیرون آمدند حاجی نایب شرفیه را از ایشان گرفته آنان را بحبس کشیدند آنگاه ملاها از پشت
پرده بیرون آمدند و شاهزاده فرمان قتل مظلومان را نوشته بگلی امضا کرده فرستند و از آن سواران
نذکور بفریه خود یک واقع در سه فرسخی شهر رسیدند نیمه شب بر دیوار خانه ملامهدی برآمده داخل
شدند و او را با دوش پش حاجی احمد و آقا محمد حسن دستگیر کرده در زیر زمین پانچخانه حبس نمودند
و علی الصباح دستها بسته سوار کرده روی بشهر نهادند و ملامهدی چون محاط با سواران و غلامان
بجالت مذکوره در میان آنه تا شایان در معابر شهر میگذاشت چندان سرور و شوق بود که موجب
کل کردید و همیکه بدار محکومه وارد کردند حکمران پرسید بهائی هستی جواب دلی امر تبری کرد قبول
نمودند و تهدید بقتل کرده چنین گفت بر خود رحم و کلمه لعن ادا نمائید گشته نگردی آخوند دست
بمیسن سفیدش کشیده گفت ایحضرت دان من چهل سال است بانتظار چنین روزی بودم که
ریش سفیدم در راه حق بخونم خصاب شود و شاهزاده دستور داد او و پسرانش را نیز با آن بیعت
در حبس انداختند و لاجرم در شب نهم شوال ملاهای نذکور را طلبیدند و ملامهدی را از حبس
کرده گفت امروز با حقیقت امر بهائی را ثابت کن و آزاد باش و یا گشته خواهی شد و او جواب
گفت که من از گشته شدن پروا ندارم بلکه چهل سال است آرزو داشتم و برای اثبات این امر
میتوانم آماده ام حال بفرمائید آیا مقصود شما استند و مسخره است یا قصد فحش دارید شاهزاده

سال چهارم و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۱ هـ ق

۴۱۸

بعضی اغراض خود سازند و جواب حسین داد که مادر امور رعایای دولت ایران مدخله نمیکشیم و ادبش
 ناپوش شده مرجعت کرد و همچنین نذر شد حسب معمول علی الصبح ملا مهدی پس از فراغت از نماز
 و مناجات با آقا علی صغیر که صورت شیخ جذابی داشت دستوراً اشعار جمال ابی را بصدا می رسا
 خواند و هنوز غزل ساقی ز غیب بقا برقع بر فکن از عذار را با خزر رساند در زندان باز شد که
 آنمطلوبان را برای شهادت ببرند چه که علی الصبح بدستور حکمران شیپورچی شیپور حاضر باش
 کشید و سران بان و فرایشان و غلامان و میر غضبان و اعضا دایره حکومتی مجتمع شدند و شایر اوده
 حکم داد که بهائیان مجوس را بیاورید و در آنحال صاحب جمع مجلس شافیه بجای احمد و آقا محمد حسن
 پسران ملا مهدی گفت من بسیصد تومان خون شما و برادر دیگر شما آقا ابوالقاسم را که در
 خونک است از حضرت والا خریدم و صد تومان هم خودم میخواهم آیا قبول دارید گفتند قبول
 داریم و خون پدر ما نیز بخرید اطاعت شماست و صاحب جمع گفت علما در باره اش حکم قتل دادند
 و از خود نیز اصل یکشنبه شدن است غزالی ندارد پس آنروز با استاد مهدی بنیاد در مجلس نشستند
 و هیئت من مذکور را با زنجیر نزد شاهزاده حاضر کردند و او خطاب به آقا علی صغیر کرده گفت که تو خواهی
 بر خود رحم کن و تبری نما و الا الان کشته میشوی و آنجوان نورس رشید پاسخ داد که من جانم
 نثار راه محبوب الهی دایم هستم هر که خواهد بیاید قبض نماید و حکمران امر لطیف نمود و فراسیاب نام
 سیاه میر غضب و فرایشان خطاب حاضر کردند و شاهزاده با دست خویش برگردش انداخت

خلاصه در آنوقت سند پانزده روزه از من گرفتند سیصد تومان را صدقه مقدارش هزاره داد و دسی تومان هم نزل
 توجه را صدقه مقدارش گرفتند بنده و انجمن حاجی احمد را شخص نمودند و سرودند چهار صد دسی تومان از بابت سند و
 یازده تومان هم بسم زندانیانی داد و برادر آقا مهدی بنا که او را منقض کرده بودند و هیئت نفر شهادت از من گرفتند ۱۰۰۰ تومان هم نذر

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

۱۸

و اخطا بائس چه مقتول را بسنگ زدن گرفتند چنانکه تحت چهار ستون و مخفی شدند
و چهار اسیر دیگر را بنوع مذکور تا قرب خانه شیخ محمد حسن مجتهد بزرگاری مذکور رسانده توقف دادند
و قاضی بزرگاری که سرزنجیر بود باز کردند و مبارک خان غلام سیاه و پیشخدمت معرت
حکومت پیش آمده گفت ای آقا و لم در حق شما بسیار میوزد زیرا که در این بلد غیر عید
یک کلمه تیزی بگو نمیگذارم شمارا بکشند و خون شمارا بسبب تومان میجرم و در آنحال آدمی
کرس و نامی ساکت بود و تمامت جمعیت بهوت و آرام ایستادند و اعضا حکومت
و غلامان و فرزان اطراف سری را بره روند و میر غضبان خنجر بران بردست منتظر شدند
شدند و قاضی بصوت رفع چنین گفت ای مردم بشنویید حضرت امام شهید حسین بن علی
علیها السلام در صحرا می کرد با خطاب افراد سپاه و جمعیت اعدا فرمود بل من ناصر نصرانی
گفتم و من عرض میکنم بل من ناظر سبطانی این گفت و به آنحال که ایستاده بود سر را بر
شهادت بلند کرده حلقوم را همیای تیغ نمود و او را افرا سیاه خنجر بریده بکنند و هنوز
رهن داشت که در مقامی بابل حیدر را قطعه قطعه نمود و سرش چنان با سنگ کوبیدند
که منفر نشانی شد و آن مظلوم چهل و پنج سال داشت پس سه مظلوم دیگر را بهمان طریق
بروند تا نزد یک مسجد بیافزون رسیده و بدستور مبارک خان سیاه بخنجر زد کردن آن محمد
با فر برداشته و او را مقتدین و مخلصین مؤمنین و حریر باف بود و در این هنگام چهل و دو
سال داشت و همیای شهادت شد و مبارک خان ایستاده بدون سؤال و جواب
ویرا سر بریده بندخت و دو برادر اسیر اخیر را بسوی میدان خان مذکور کشیدند در آنجا
صدای طبل و شیپور و طبله و غوغایه در بازار افکند و سرزنجیر ایران بدست میر غضب بود

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۱۸ م

روغن زخم بریده با خود بردند و اعضا دایره حکومت با فرانش و غلام و طبل و شیپور سراقا
حسن ابریزه تفنگ کرده بقلعه حکومتی رفتند و مبارک خان و افراسیاب خان
از حضرت والا در مقابل خدمانی که انجام دادند خلعت گرفتند و شیخ محمد تقی مجاهد سردار
هم خلعت با فراسیاب خان داد و مبارک خان از شاهزاده لقب نفیجی باشی یافت و بمهر
و ذیجاده گشت و سر بریده آقا حسن بدست ارادل هانس افتاد و در کوه سنگ
تراشی بردخت فوت قرب خانه استاد جواد پذیرش که بعد از ذیجاده اجاب مهرود
بدخت داد و ملا گردید بیاختشند و تا عصر روز مذکور آویخته بود و مردم فوج فوج تماشای
رفته بدگفته سنگ همی نواختند و چند شهید را در ب خانه اشان نکندند تا مادر پیرا
که از شهید اربعه مذکوره آقا علی را مادر زن و آقا علی صغیر و آقا حسن را مادر بود دل بگذارد
و زمانی چند با آلات لهو و لعب بخانه اش وارد شده رقص و طرب نمودند و حکمران در
مقام عصر امرداد که جمعی از پیوه رفته اجساد شهید را که تا آنوقت در بگذر نامی متفرقه
کشوف و مورد توپین و اذیت بودند بجائی در خارج بلد انداخته مذنون دستور گشتند
و آنان بهر سو رفتند در حالیکه اینوهی از اخلاط هانس با غریب و پهلوه پراموشان گرد
آمدند بیای اجساد انداخته هر گروسی جسدی را از جایش کشیدند و جسد مقطع لفظیات
و خالی از اعضا و اعضا داخل آقا حسن را که بقرب خانه اش افتاده بود سرش را
آورده بصمیمت اسفل جسد باریسمان اتصال دادند و جسد نیم سوخته ملامهدی را
از محله نهادان که دسته از اشرار نزد جوی آب در کودالی انداخته و کریم نام خالی نفوذ
معه بود از مردم گرفته لفظ خزیده بر جسد ریخته سوزانده نقل دادند و با بکله اجساد متفرقه

سال چهل و هشتم^{۴۱۷}

۲۱۸

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

دکان بودند ناچار آئین بسته و با جگر بریان تظا هر سرور کردند و جلال الدوله با احتیاط
 دانه اش برای تماشا بازار و متاجر برخی از تجار گردش کرد و در بسیاری از جایها
 نشسته شادمانی نموده چای نوشید و حالات و کلماتی ناگوار نسبت به بیطائفه
 برزور و ظهور داد و تقدیمی و پیشکش از تجار برد چنانکه بجزه تجارت حاجی میرزا محمد تقی
 و کیل الدوله در سرای خواجه که ناچار چراغان کردند اندکی نشست و سخنانی ناروا نسبت
 با جناب ادا کرد و روزی بعد بمرکز مذکور افغان رفته در حالیکه جمعی از تجار و محترمین حاضر
 بودند خطاب بحاجی و کیل الدوله نموده گفت شما شاید باشید چند نفر مقصر را بجزای
 اعمالشان رساندم حاجی بدگفت شما در این بجزه ایام جوانی جز بعضی حکم متبای
 خوب کرده اید اما درین بار چشم زخم بزرگی بکار شما رسید و از این قبیل سخنان دیگر
 نیز بوی گفت و او ملاحظه کرده حاجی بازار دستاد ندادند که بر کس نام بهائی برده
 متعرض شود مورد مجازات میگردد ولی در همان روز بعد از مدتی مذکوره شهید اسعد
 علما نزد حکمران مجتمع شده اظهار داشتند که حاجی ملا محمد ابراهیم مسئله گوار علمای محروم
 بسائی اشهر است و برای احاطه اش بر مسائل اسلامی و اعتمادی که انالی با و دارند
 فوج فوج را بدین آیین وارد نمایند و اگر حضرت والا همت فرموده او را بقتل آورد دفع ضرر
 و خطری بزرگ از اسلام میشود شاهزاده پرسید که اکنون در کجا است گفتند در آما می
 نزدیک برای تبلیغ بتفت رفت و حکمران فی الحال حاجی نائب فرزندش را بخدمت
 سوار برای دستگیری حاجی اعزام نمود و چون بتفت رسیدند دانستند که حاجی در
 نشاد جی باشد و جمعی از شهرار و معاندین تفت را برای راهنمایی با خود بنشاد بردند ولی بعضی

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هـ ق

۱۸

سمت جاده خراسان برده روانه مشهد نمایند و خود نیز سوار شده همراه رفت دغدغه از حساب
منصبان و اعضاء محترم دائره اش نیز سوار گشته روان شدند و مقرر داشتند و برابر چهار
صفت خود نشانند و نظائر تکلیف و احترام در باره اش کرد تا بتلی که معروف بتل تپه کبر
مقابل صدر آباد است رسیدند و در اجلور روانه نمودند همینکه قدری دور شد با دست خود
پشت در ایشان کرده هدف گلوله ساخت چنانکه آن مظلوم بر زمین افتاد و همراهم نیز
ناستی کرده پی در پی گلوله نواختند و جسدش را در گوشه تل زیر خاک چنان مستور و مفقود
نمودند که اثری از محل معلوم نشد و این واقعه در شب ۱۴ ماه رسال مذکور واقع شد و
شاهزاده صندوقچه الواح و آیات و یکصد و سی هفت مجلد کتاب دست طلب مفسدان
که آن مظلوم از حاجی عدم نام نساج طلب داشت و این جمله از سردکاش بود تصرف نمود و با جمله
مذکوره مشاهدات پشت تن چنانکه گاشتم خانه یافت و اما سه تن بقیه محبوبین استاد
مهدی بنا خانه خود را بجمع شرعی فروخت و ثمن را ب حکومت داده مستخلص شد و حاجی احمد و
آقا محمد حسن پسران علامهدی شهید را نیز با ثمنی نفوذ گرفته مستخلص کردند و حکمران بسیاری
از اتحاد این مظالعه را نیز دستگیر نموده ب مجس انماخت و جزو دستم بسیار دارد ساخت و با لاضره
مبالغه با بنظر گرفته را کرد و اسوال و اثاثیه جمعی را تاراج نمود و برخی بهر نوعی ممکن شد از شهر گریختند
و مخفی و تنواری گشتند و از گشته شدن معصوم مانند و مدتی دور از خانه و خانه خود رنجیدند
و جمعی آنچه توانستند فرایم کرده جرمیه ب حکومت دادند و از نقد یا تنس محفوظ شدند و برخی در آن
انصدقات بد رو دیجات گفتند و بعضی را مستضعفین و ما بالغین در ایمان پناه بعلماء و
مؤمنین برده داهم و دیناری دادند و بشهادت بر تبری خود از این مظالعه خط و امضا گرفتند

سال چهارم و هشتم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

از شمارا با یک گشت و دیگران را باید دست و گوش برید تا همه ببرهند و از این بی بی بیرون نروند
و بقیه بار در اجاب حاضرین که بیجا بود بدو گفت آیا چه خشنی از ما مرزده که مستوجب چنین جزا
شویم دستور با صورت جهر و صورت بختب تر گفت لب فرزند که تقصیرت محتاج توضیح و
تفسیر نیست زیرا همان کسی هستی که در محزی خوب یک بر پشت تبه شن نور دیده که گوی دستها
با همان بر کشیدی و بیگامی خود خم داشتی زنده بمانی که گشتی چون سخنانی چند فیما بین
رو و بدل شد و بهرم همین مذکور از میان حاضرین که با کت و ساعی در شیر این امر مردی
سیم بود بدو گفت ای دستور از این نکته نباید غافل شد که امروز شما بیس روحانی زردشتیان
ایران هستید و اگر مسلک بدی زبیده میان تمامی در روز از جهاد جدا سازی و بند و اندر
توین آنان ناچار به همی و بجز خوبند رفت و بازخواست و پادشاه کتابشان بر شما خواهد رسید
چه گناه از روی نادانی در خوازش است و شما ایشان را نادانی که بشنید بنگ من از شما
ای دستور بعد بیان میرسد که ناچار ما حتی از این زشت دیدید دستور که خدای خداداد
نشان داده گفت که خدا باقی است و آنچه ز شما دیدیم در اولی نه خدا سو کند یا و کرد که این
دگر در دنیا بیرون پرستان از نیلگو کاری و مردی و کشتش و پرستش از دیگران برتری
در نه و جرم این دستور که خدا مبدل سخن شده است تا شهرت جسد که پری با شامت
جواب پس بود در حضور دستور که خدای مذکور شده سخن کرد و بهرم سخن بیان آورد
مناب دستور گفت ای کت صعب زبانه معبودند و پری که در از غرور جفا بر اجاب
منصرف سازد و عده او پیشکش در نظر گرفته محض آنکه او عفت شود و حاضرین بقیه خبر
بغیر از دستور نبود پس بعد از این محتاج آنکه در مرم آباد و نحو بود و بود باید بر سمر خود شما

سال چهل و هشتم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۱ هـ ق

از آنجمله حاجی میرزا محمد افشار و صدر و معتمد اردکانی و شاطر حسن و برادرش آقا علی اکبر و میرزا
 محمد اسماعیل عریضه شاه دادند و بعضی در مقابل کالسه شاهین اسپتامه بنوعی شوخی سخن گفتند
 شکایت از جلال الله در نمودند تا آنکه تلگرافات راجع بمنع از تعرض اجاور و امواتان به در رسید
 قرین خزن و بایس کردید و بالاخره پس از فریب یکسال معزول و حضار بظهور آن شد و مردم ستم
 یزد و از اجابت غبار که در طهران مجتمع شدند بر او شوریدند و برخی از اموال منسوبه را استرداد کردند
 ولی در مقابل آن نفوسات و خونریزی نه او در ملا می یزد احدی مورد بازخواست و مجازات
 واقع نگردیدند و تقصیری از واقعات و گدازند کوره یزد از رقم این در الواح صدر دریافت منها
 قوله از علی اوست گویند و پاپند چشم عدل ساگر بان و انصاف با اهلان سیدان
 در ایوان امحا و اخلام و ستم و بی رحمی و اخلاق در زندگان صحاوی و براری شده
 در باب خبر از چهل و نه سال از ان تمام الحرف در یزدند و حساب و عظیم و اوج کبر و
 امر و چنین اشبا در ارض با مرتفع و فریاد و ناله بوسه های معانی از چاچا
 طالبان بلند و خمی عظیم بوجدر عدل و ادب و رضایت محکم بوشکل انصاف نازل
 نزالهای صحیحی محبت و صفا و صداقتها کین در کین و اطفال مهمل و اطفال
 بی شرم و چا از پله مقام و جنودش ظلم و عساکرش قائم و حم در ایوان بنابه
 عسقا با اسم و بی سیم و انصاف بنابه کبریت احمد نذکود و غیر مشهور در شب
 بلبه و سوم و رمضان غبار و در خان عظیم از ضعف و بیضای منکون و
 معسرین بر خاست بنابه که خلیفات انوار و عدل و ستر نمود بل محو کرد
 و مظلوم بوجاره و بی معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما السلام و عنایت

سال چهارم و هشتم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

در غنود غلم اعلی و افتدار کلمه علیا تفکر نماید چگونه تقليب فرمود و زرد يك غود باد
 نفوس مذکور و بیدترین غدا بها و عالم شهید غنود کس و طالب ابراهیم کشید
 نا آخر باید و با بیه و از غضب او میزدند و میزدند بعضی با سنگ و بعضی با چوب و بعضی
 با توپ و بعضی با سلاح آن ها کل مقدسه را قطعه قطعه نمودند و بدانش زدند و
 استخوانها را در گورالی ریختند از فراد مذکور و هر ارض و و بجهت اگردند معلوم
 بکجا رفته اند وجه شده اند واحد در آن ایام از بحال و اطفال سوال نمود و از بیم
 خوف زرد يك خوف آن مظلومها بیخوف مانده اند و از فراد مذکور بعضی از ملت روح
 امشام الله در سراسر من غیر اطنخ احدی نگویید و غوث بومینه و ادسا
 داشته اند با حبیب روحانی امروز ناله سنگر بوده ها از صحراها مرتفع چنین ایجاد
 بلند و شب آن بوم با مره مکتومت ناس عهد گرفتند و جشن بزرگه بر پا گویا انجلی فتح نمودند
 سبحان الله ظلم و بیه شعور و بیخای رسیده که اصل آسمانها و زمینها و اکل میخورد
 سوف بیرون خجسته ایمانهم چه که بعد فرطی زود عدل مشرف بود هر اعنای مجلی
 نیز انصاف با هر در جمیع احوال فسئل الله تبارک و تعالی ان یزید عبادہ علی العافیا
 و علی التبارک علی ما قات عنهم فی التبارک و الا ایام انه هو العزیز العلام و نیز در حرم
 و بگر چنین مرسوم باشد طالم ارض باء قصد اطفای زود غنود و عمل کرد آنچه و که از
 اول دنیا الی حین احدی مرتکب نشد قسم بنور بیان که آنچه کرده بسبب اعلای
 کلمه مبارکه بوده و هست و عا کافیه و لمن معه و بجهت و نیز در ضمن صورت زیارت صادق
 در حین چنین مرسوم است اشهد بمصیبتکم صاحب الصفرة و ارفع الصیحة

سال چهل و هشتم

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری

۱۸ م

نشد و آحاد این طائفه را بیشتر ساخت و برزای غیر ضایری و براباز بخیر چندان زد که بدش سیاه نمود
گشت و معاندین را بهانه بدست آمد و در پایدن خوین بسجده جمعه واقع در جنب تجار قسرای
مذکور بودند و علی ایامه جماعت بچوش و خردش آمدند و شیخ روضه خوان صفهانی و نیز
سید یزدی که عوام بزرگ اول را عروس اندا کین و دوم را غفر اسادات میخوانند علی المنبر
یک یک از احباب نام برده نامزد و سخط گفتند و کاکین و بازار را بسته کسب و شغل را منع
و تعطیل نمودند و انالی جماعت دشورش کردند و شریعتدار را نیز مانع از اقامه صلوة شدند و اولاد
ساجد را قتل نمودند و یا علی یا علی گویان تجار قسرای مذکور بختند و عده از اجبار گرفتار کرده حتی
حسن نام جوان بخاری را بجای سن نامی شهروز را این طائفه بدین جرم دستگیر و بازداشت
نمودند که بر صلیفه دوم لعن کرد و تمامت مجوسین را بمجلس حکومتی کشیده حبس نمودند و نیز باز دام
عام بمانه حاجی عبید الرسول هجوم بردند و او و پدرش را همه از احباب گرفتار کرده ضرب بسیار
نموده سرد پای بر منه بسرای حکومتی کشیدند و حکمران امر نمود ایشان را در یکی از حجرات اندر دخی
حبس کردند و این واقعه در یوم بیت و ششم رمضان واقع شد و جمعی از احباب در خانه مانع
و پنهان گشتند و در غایت ترس و بیم مدتی بسر بردند و برخی لباس زنانه در بر کرده شبانه
فرار نمودند و گروهی گریخته آهنگ مهاجرت و اقامت در عشق آباد کردند و با بکله طابا با تانق
حکمران متفرق و قلع و قمع این طائفه منت گماشتند و تمامت مجوسین را پای در کند کرده
متجاوز از ده بنفصه در مجلس حکومتی بگذاشتند و احدی از اوام و اقارب را اجازه مذاقاتشان
ندادند و پنج تن از ائمه جماعت فتوی و امضای کفر و قتلشان داد و ولی شریعتدار مذکور
مخالف بوده مساعدت نمود و صورت شهادت عرفین طویلی با امضا جمعی کثیر از انالی

واقعات سال ۱۳۰۸ هجری قمری
سال چهل و هشتم

۱۸

باز من جمعیت ما خارج شوند و یا مترم که دیگر مخالفت تورات نکنند و حکمران حسب دستور شریف
الملک عمده را مخلص و تحقیق بجماشت و نقشه تدبیر چنین کشیدند که تنی از بهائیان اسرائیلی را
بکنیه حاضر کرده بمشاوره و مشاوره با حاجانام با بختارند تا مترم و مضمون شوند و حکم در باره شان صادر نماید
ولی جمعی از بهائیان بکنیه درآمدند و مکالمه بدین طریق واقع شد که کلیمیان با ایشان گفتند چون
شما احکام تورات را نقض و فرض کردید یا مترم شوید که بعد این مخالفت نکنند و یا خود را از جمعیت ما
خارج نمایند و بهائیان جواب دادند که ما هرگز با اساس تورات مخالفت نکرده و نخواهیم کرد ولی
بدعتهای شما را که با شریعت موسویه مباین است اعتقاد داریم و شما را مخالفت شریعت و در هم شکننده
احکام می شناسیم و بعد از گفتگوی بسیار قرار چنین شد که در مجلس تحقیقات بلدی که مرکب از درازده
نفر از تجار و اعیان بدست ریاست نماینده حکومت مسقط شد تا که آنگاه شریف ملک نکند
که خود یکتن از اشراف همان و عضو مجلس بود با حصار سه نفر نماینده از اجنای اسرائیلی فرمان داد
ولی دانی درین از اجنای مخلص و حده نماینده گردید و حاجانام همان نماینده کلیمیان شد
و با اتفاق حاجانام وارد از اورشلیم بمجلس بلدی آمدند و دانی درین نیز حضور یافت و رئیس مجلس
که میرزا ایتخان قائم مقامی بود از نماینده کلیمیان پرسید شما را بر اینگونه چه ادعا است
و جواب داد که ایشان از دین موسی بد شدند چه که حرمت یوم سبت را نگاه نمیدارند و اغذیه
و شراب بلید میخورند رئیس پرسید که اغذیه و شراب بلید که ام است نماینده موسویان توضیح و
اثبات کرد که ذبحه مسلمانان بر میزد و ذبح ساخته آنان نزد موسویان بلید میباشند و
این کرده احترام و جناب نمینمایند و رئیس چون این سخن بشنید شدت غضبناک شد
و تأسف خورد که چرا برای استماع امثال این سخن حاضر شد و فی الفور حکم داد موسویان را زند

سال چهل و هشتم

۱۸

واقعات سال ۱۳۰۸

استراحت ایامی چند روانه هندوستان گردید و چون ورود نمود اجزای آنجا مانند مومنین مصر
شادمان شده امید ملاقاتش برای تبلیغ بافضلا و دجهای امالی داشتند ولی او شهسوری چند
بسی منوع احتیاط و حذر بسر برد و برای تبلیغ کتب مذکوره سعی نمود تا از تبلیغ بیرون آیند و
و بنام کتاب قدس و کتاب مبین و کتاب اقدار معروف منتشر شدند و در شهر شعبان ۱۳
آنست عودت بعکا کرده در شهر رمضان وارد شد .

شهادت حاجی ملا محمد علی در یزد

در یزد در شب بیست و هشتم صفر حاجی ملا محمد علی ده آبادی از علمای متقدمین مومنین را در سن
و یکت سالگی با قرمیس از اشرار بله ننگا میگردد از کوه بگدشت هرف لکوله نموده استخوان سینه هم
شکست و پسران سندی مقتول شبانه بسدر آورده و دفن نمودند .

این روزانه و مقابله شوند و با به کتاب تعالی سباج را در خطه فرموده اند آنرا هم فانی در زمان حضور سرکار آقا در عی طبع نموده اند
قدری از طرقات از نیت خارج است ولی با حفظ کتبت مرعیه باره نموده و کتاب با نقان صحیح هم در کتت چاپ است
و انواع مترجمه کتاب است که اکنون چاپ و تمام شده و با طراف نشر یافته و کتاب مبین هم با کتاب مبین مترجمه
و این اداره راجع سرکار آقا می آید است که بدون امضا و اذن کتاب از داخله طبع نخواهد شد ... جناب غریب
از ارض مقصود در سه ماه قبل در رفته و بعد از توقف بکاه جمال حرکت نموده اند و کن نموده اند بعد از توقف بکاه
مرحمت نموده کنون در عی مشمول بکتابت است به مشند یعنی کتاب مبین که جناب حاجی میرزا آقا که چند وقت
از شطر مقصود وارد شده اند فرمودند . (کتب حاجی میرزا حسین سعوزی خطوطی خطاب بکلی میرزا احمد کجی مرزده یکجی ۱۳۰۹)

ولی این ایام کتاب قدس و بعضی سوره های معتبره که منضم آن است در کمال وقت بصوابه سرکار آقا در عی نه بکتاب
نامه است بجنوبه بارک جل جلاله ارسال شده در نهایت صلاح حکم بچاپ فرمودند این روزها تمام است و سرکار آقا فرمودند
کل کتب ای ایس باید محو شود و این کتاب قدس ثابت و مکلم خواهد ماند و در بعضی الواح و کتبه های دیگر هم چاپ شده و
کمال صحت مرزده است البته بازده آفتابان است که برکاه مملکت باشد منتشر کنند (ایضا مترجمه میرزا حسین سعوزی خطاب بکلی میرزا احمد کجی مرزده یکجی ۱۳۰۹)
مرزده ۱۴ صفر ۱۳۰۱) نیز در کتب معتبره مومنین اعمال نفعیه او در عی مشمول بکتابت است و در عی مشمول بکتابت است و در عی مشمول بکتابت است
در بعضی از آیات کتب که مسوره دست برده برای مومنین و ایای خاصه است که در عی مشمول بکتابت است

۴۲۳
 واقعات سال ۱۳۰۹ ق = سال چهل و نهم

۱۸

و اوضاع و احوال مدت دو ماه امتداد یافت انگاد آسامی احاد اجار مثبت نموده بطبرستان
 مشهد فرستاده فتوی قتل و غارت خواستند ولی چون در آن ایام که قریب وقوع حاجت
 عظمی عزب شمس اهی بود مرض و بابتش ریافت اشرا و معاینه بن گرفتار شده از فرض
 دست کشیدند

واقعه عظمی غروب شمس جمال اهی از افق ادنی

در این سال محنت اشمال ضعیف المشیته آریانیه داشته الا تیه جمال آه شمس پس از چهل روز
 بذل عنایت و افاضت که در سبیل عنصری بشری برین آدم و اهل این عالم فرموده آنگاه غروب
 زرافق عالم ادنی و اشراق از ملکوت ابهائش نمود و تفصیل این سانحه عظمی مصیبت کبری
 که در قریب بفرز شب دوم شهر ذی قعدة سال ۱۳۰۹ هجری قمری مطابق ۱۲۹۹ میلادی
 واقع شد چون در همان ایام کلیه از اقلام اعلام اجاب شرایا لفظا صادر و منتشر گردید لذا
 به ثبت برخی از آن اقوات اکتفا نمائیم منما شوی ز فرزق از قلب پر از حسرت و حراق
 علامه نبیل اعظم است که در فاجعه عظمی حاضر بوده مرثیه سرالی نمود و همی بده

بسم و حاضر انما حرم مشهور و بجهاله اشاهد الغائب المستور

از غیاب شمس بآب	آتش افشان بادی نه بود	کردی اشجار وجود آذر گزشت	آتش آسمان بختک آذر گزشت
دشمنان نه بر بار بحر ها	با خمدار انعام شهر ها	جنگلی یک قطعه آذر شده	سوی قصر بهی داد بر شده
دور قصر شاه صیحه زبان	سوکمان بر سر زبان زاری	کی مهین قصر با شاه تو کو	آفتاب اختر مراد تو کو
ای گلستان سواد تو کو	دستان دگر فرزند تو کو	بانج بهی شاخ شمشاد تو کو	دان خزان سر آذر تو کو
تخت سحی اکت ملک تو کو	بحر سحی محی انجاک تو کو	عرش بهی شاه ابهائی تو کو	نغمه جان بخش در قالی تو کو
وحی تو بنین و تظیل تو کو	سوح زن دریای تریل تو کو	دلر باقی عشرین سوی تو کو	گلعه از قشبن سوی تو کو

سال چهارم و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

۱۸

از یغین محمد آن بر شرف	شد محمد در آن جمله شد	بر حجاز ابواب رحمت باز کرد	در غوغای سمرقند ساز کرد
بنده آن سری سوی معراج	تا بقصر صبحی هاج شد	منتهی شد سوی سدره منق	غرق شد در بحر دیدار بها
جمله فرآن را از سر تا با چون	تا بسوی آن امیر ملک	خوشه ای بودش مقصد	دایم در شمس جانش منتهی
لیک بعد از حضرت می نشن	اکثری زده نمند از دشمن	از فرضی اخذ کرده یک صم	تابع وی گشته مانند غم
زان سبب سرار و انوار کتاب	ماند از اسلام اندر حجاب	سینان را راه زن شیخ	شیده را از میان ه پرتاب
جنگی غرق بجز قیل و قال	بی نصیب برت جفان	ایچنین بودند اندر لیل	تا جمال احمد آمد آشکار
قب و دشمن با نواخته	سینه اش منق و سرار	فرقه ای از شیعیان آنجا	شیران بر ناله از خفت
کم لکشان وقف بر کرد	وز منام دشمنان بدار کرد	سید کالم مراد را بار شد	قلعش از وی همسط انوار
سیدش رسید ازین عظیم	در جوشش کرد مردم آن عجم	که نباشد مصلحت نصیب این	زین بنا انداختند عقب
سید از این برده چون کل بر	نذر رشید بر نایبش گشت	که رسید زرق آن کمان	بر کانه آن را از نوید تاب
بعد من روسی صحرای نیه	و ادوسی جهد و کوشش برید	تا که مقصودش بر شما	جلوه کرد که در وجه خورشید
بعد سید نور بشوید شتافت	آنجکه بخوست در شیراز با	رب علی پوشش مرد راه	قب و در اطراف هر آگاه دید
از شش بهی خبر در شش نو	وقف از سرار و دانش نو	تفت من با بیم نیردوخ	من شبرم بر یغ سبوح
امرا او استر است و سکون	بعد نوح کل خبر در کون	باب شبرونی چه نر شتدل	سوی رشید بر اول شاد دل
شاه ابابیس بطهران در کرد	جان او از محمود از کرد	مشعل چون سدره طور	سوی شاهر طوسش بر سر کرد
شاه ابی بنر غم نور کرد	خوشش در امر حق شمشیر کرد	آمران و علما آن آیدار	هر یکی از یک نظر آن شمشیر
همچو اموی حسن صید آمدند	با هزاران شوق در قید آمدند	بعضی آن نایبیت مستقیم	آنجان در راه حب استقیم
که بر او طلعش آن خستند	برق شاهنشاهی از خستند	اکثری از بنواد از من	آمدند اندر بلا با منحن
انفرض شاه بهار سال شفت	آنجان محکم کرد در است	که بنایه از مبارک مقصد	لوم و منع لایم و مانع صد
و اما بایش پناه بابیان	دانا با سیف میان بیان	امری را امر و منصور بود	در همه از صفا من شمشیر بود

سال چهارم و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

۱۸

شد سوی شکر طربت انانام	آن سفر کمال حبری تمام	شد دو ماهی چون بخت کسین	گشت بر تپای باصین
شاه جان در قریه صدر از زمان	بجای انخوان صدرش	اندر آن فتنه جنات مان	خوبت انور شیده را سازد
تا زخاشانش بنیاید گزید	شاه را بر او بد اسپند	شد باره با تن تنها سوا	شد باره دوی رنج خیر با
مهر را چون شامان دیدند	دور بگرفتند مانند خفاش	در شیران اندر خورشید	بند و بجز غلش گشت
بعد از آن جاک سلطان بهی	در سید عالی در انبار سهی	و آن همین بجز فرخنده گهر	که بود شهور بر تار گهر
زور داشت در گردن شاه با	در خلی پای آن بر بها	از جسی که العالمین	قرب چهل تن از یار و یار
بعضی نام بند و هم بجز شاه	بعضشان هم بر هم بر شاه	دایم در تعلیم شد باخوشه	ذکر جمله حسنا به لعلی
هر صاحبی با بنه آن قاتل	مجمع که قیمت باشد	روز در دستش است دید	تا بصد خیر نامش شید
شدی با لطفه عرسوی	همچو توکل بر شکستی وی	امروز بودش بر صبر و سکون	با فرح میرفتی از زان
باز این شوق جان معاشی	بایت شاهانه میافزستی	از اهل تن جهان کین	کرده شادوی بر او بود
عزت نامش کرده روان	ای مای صبر جان بر روان	انکه بان کرباغ چون برتر	این زمان مای این بر
بارک بود آن بر نام سعید	که از آن سازد این شمشیر	که با اسلما قهرش گشت	بج شدت برش در انوار
در و شب نطق معنی در نشان	فوق خورشید شده نشان	در شب یک در شرف آن	نست از ذکر حشش کیم
پشمه چون که از طلعت است	ای گره جلایان حضرت	سوی او با صد شتابید	ناجات برید یا بید کل
باد از غوغای جنین بر سج	شمع بزم صاحبان تحت حاج	الارض سلطان از حارید	در غل در بجز قهر پا پشه
تا شمس آمد بر پید غصمتش	در سینه حاسد آن	از نایبهای رب العالمین	شد تغییره در شش سپهر
تا زان نماند از او شده	با عدالت تازه بنیاد	عاشق عظیم با کیم و جرم	امره آن جبار زد و لکرم
صدر عظیم خادمی از حرم	کرد بهره باره و بخش	در شامی میل بر برت بر	همه سده نایب سلطان
کرد طی ره بفر حسودی	هر مکان مبعوث از او جان	شعبت را اول جاری	شد بینه از حرا نظر
که قدم شد که ز منی نام او	بخوشا زایم روح بحکم او	قربالی چون بنده کین	برود از غل و لبا کین